

زارعي در موقع استراحت، گاو خودش را در گوشه‌اي بسته بود و خودش به دنبال كارش رفته بود؛ يك گدايي آمد و در نزديكي گاو بار انداخت و از كثرت خستگي به خواب رفت.

گاو هم خودش را به خورجين مرد گدا رساند و سرش را توي خورجين كرد و هرچه خوردني در آن بود خورد.

گدا، پس از مدتي بيدار شد و دید گاو هرچه خوردني داشته خورده! به ناچار به سراغ صاحب گاو رفت كه خسارت خودش را از او بگيرد.

وقتي كه مطالب را به او گفت صاحب گاو جواب داد: «اشتباه كردي تو بايد پول گاو مرا بدهي!»

گدا گفت: «چرا من بايد پول گاو تو را بدهم؟»

صاحب گاو جواب داد: «براي اينكه تو **لقمه گدايي** به گاو من دادی و گاوی كه

نان گدايي و نان مفت خورد ديگر به درد كار نمي‌خورد!
